مجله برنامه و بودجه، شمارهٔ ۲۱، ص. ۵۵-۷۸.

آینده‌های فرهنگها: مروری کلی *

نویسنده: ا. ماسینی
مترجم: سیدجعفر سجادیه *

مقدمه

در این مقاله، واژه‌های "فرهنگ" و "آینده" به صورت جمع به‌کار رفته‌اند. ما همواره هنگام تفکر یا بحث درباره آینده، به وجود چندین آینده نظر داریم. به اعتقاد ژووِنل [1]، مردم از میان "آینده‌های ممکن" -که برخی محتمل و برخی مطلوبند - یکی را برمی‌گزینند. وی معتقد است که اگر آیندهٔ محتمل و آینده مطلوب بر هم منطبق شوند، رویداد خارق‌العاده‌ای رخ داده است. به همین ترتیب، طبق نظریه مردم‌شناسی، فرهنگهای متفاوت متعددی وجود دارد. در واقع، هنگام شکل‌گیری یک جامعه چند فرهنگی، این احتمال وجود دارد که از میان فرهنگهای گوناگون در دوره‌های تاریخی مختلف ملغمه‌های فرهنگی دیگری پدید آید.

بخش یکم: روندهای جهانی

جهانی شدن در برابر محلی شدن

بدون تردید، جهانی شدن در پرتو فرایندهای اقتصادی رخ داده است. اما اگر این فرایندها جهانی باشند - درست همان‌گونه که فرایندهای سیاسی با ویژگی انتقال ارزشهای سیاسی‌شان چنین‌اند و

* Eleonora Masini (1994). The Futures of Cultures: an Overview. in The Futures of Cultures. Paris: UNESCO Publishing. pp. 9-28.

* مشاور معاونت امور اجتماعی سازمان برنامه و بودجه

1. Jouvenel

نیز تا حدودی فرایندهای فن‌آورانه (تا حدودی، زیرا به طور همگن انتشار نمی‌یابند) - جهانی شدن فرهنگی نمی‌تواند این گونه باشد.

دنیس گولت[1] با اشاره به وضعیت فرهنگ در جهان امروز و فرایندهایی که شاهد آنیم، بر آن است که:

"همه فرهنگها و ارزشهای فرهنگی مورد تهاجم نیروهای قدرتمند یکسان کننده قرار می‌گیرند. این نیروها فرهنگهای گوناگون را همگن می‌نمایند و پس از استحاله، آنها را به موضوعهای بی‌اهمیت کاملاً تشریفاتی در جامعه بدل می‌کنند. نخستین نیروی یکسان‌کننده، فن‌آوری است؛ به ویژه فن‌آوری رسانه‌ای. در واقع، تلویزیون، سینما، رادیو، آلات موسیقی الکترونیکی، رایانه و تلفن، در کنار هم، به عنوان عوامل نیرومند ضد ارزشهایی از قبیل فردگرایی، خوشگذرانی، وقت‌گذرانی، مصرف گرایی و پوچ اندیشی عمل می‌کنند. دومین نیروی یکسان‌کننده، دولت است؛ نهادی سیاسی که دیوانسالار، تمرکزگرا و متکی به قانون است و گرایش به مهار اندیشه‌ها، منابع و "قوانین بازی" در تمام حیطه‌های فعالیت بشری دارد. گسترش سازمان مدیریتی به عنوان بهترین روش تصمیمگیری و مناسبترین عمل هماهنگ‌سازی در همه نهادها، سومین عامل یکسان‌کننده است. یعنی ضرورتی فزاینده ایجاب می‌کند که رهبران دولتی در نقش مدیر انجام وظیفه کنند، همان گونه که مدیران ارشد بنیادها، سرپرستان خطوط هواپیمایی، مدیران بیمارستانها و رؤسای انجمنهای علمی و نیز همان طور که رؤسای دانشگاهها باید چنین کنند. پیامد طبیعی این نیروهای یکسان کننده تخریبی، تحقیر و شبیه‌سازی گسترده فرهنگی خواهد بود."

آشیس ناندی[2] و گیری دشینکار[3]، با اشاره به گستردگی رسانه‌های گروهی و با چالشی درباره مفهوم جهانی شدن، مدعی‌اند کسانی که از گسترش فرهنگ رسانه‌ای رضایتی ندارند، در واقع، "گور فرهنگ" را کنده‌اند. اگر فرهنگ رسانه‌ای توان گسترش دارد، تنها دلیل آن این است که در این فرهنگ، تأکید فزاینده‌ای بر غیبت، دانش و فن‌آوری می‌شود؛ مفاهیمی که بار ارزشی ندارند و پیامدشان چیزی جز تهی کردن تدریجی فرهنگها از ارزشهای اصیل خود نیست. به اعتقاد این نویسندگان، فرهنگ را نمی‌توان با فرهنگ "سرگرمیهای"[4] مبتذل جایگزین کرد. در واقع، عدم

1. Denis Goulet
2. Ashis Nandy
3. Giri Deshingkar
4. Entertainment

مقاومت یا ضعف فرهنگی که "عاملی درونزاست" (و نسبت به مکان و زمان حساس است)، در وهله اول، ناشی از نبود این ارزشهاست. بنابراین، بهتر آن است که بگوییم استحاله فرهنگها در کار است نه جهانی شدن آنها. به زعم ناندی، استحاله فرهنگی از عصر روشنگری[1] آغاز شد و با فرایندهای سیاسی، اقتصادی و استعماری که بر شهرنشینی و صنعتی شدن استوار بود شدت یافت. این فرایندها راه به اصطلاح جهانی شدن (استحاله فرهنگی) فرهنگهای موجود را هموار کرد و خلایی از ارزشها، یا به اعتقاد گادوین سوگولو[2]، نوعی از خودبیگانگی نسبت به ارزشها، پدیدآورد. از این رو، جهانی شدن، فرایندی چند وجهی است: الگوساز، متخاصم و مهاجم.

خروج از این فرایند - یا عزم برخی فرهنگها در دور ماندن از آن و همچنین تمایل به عدم پیروی از الگوهای توسعه (که دانش و فن‌آوری به عنوان تنها راه حلهای ممکن ارائه می‌دهند) - دشمنی می‌زاید و تلاش ملتها برای حفظ عزت ملی از طریق اعتلای فرهنگ خودی به ظهور محلی‌گرایی و حتی ملی گرایی می‌انجامد.

دیدگاه هسته و هاله

شاید بتوان دوگانگی بین جهانی شدن و محلی شدن را با ترسیم فرهنگها در یک منظومه، شامل یک مرکز و محیط اطراف آن، درک کرد. در واقع، بسیاری در پی چنین طرحی بوده‌اند و سوگولو از پیشگامان آنهاست. به طور کلی، به رغم تأثیر قوی فرهنگ غالب، که بسیاری از جنبه‌های زندگی روزانه را دربرگرفته است، و نیز به رغم گرایشهای اساسی موجود، به نظر می‌رسد که برخی جنبه‌های مشخص فرهنگها تغییر ناپذیرند. در اینجا، فرض بر این است که فرهنگها دارای یک هسته و یک هاله هستند. بخش هسته، اغلب در ارتباط با رویدادهای مهمی از قبیل تولد، ازدواج و مرگ، ظهور می‌یابد، و دست کم به طور نمادین، هویت خود را حفظ می‌کند. این مفهوم، هنگامی مطرح شد که پژوهشگران در جستجوی مرزی بودند که در آن سوی آن فرهنگها به فرهنگی دیگر

۱. عصر روشنگری (The Enlightenment) ، همان نهضت فکری اروپا بود که در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی پا گرفت و در آن مفاهیمی چون خدا، مطلق، طبیعت و انسان موشکافی شد و تحولات شگرفی در هنر، فلسفه و سیاست پدید آمد. محور اصلی تفکر در این دوره، کاربرد و تقدیس منطق بود. یعنی قدرتی که انسان را در درک جهان توانا می‌سازد و شرایط زندگی وی را بهبود می‌بخشد. در واقع، در این دوره، هدف انسان منطقی این بود که دانش بیندوزد، آزاد باشد و به شادی زندگی کند-م.

2. Godwin Sogolo

بدل می‌شوند. در حقیقت، به نظر می‌رسد که مفهوم هسته - هاله، بیانگر مفهوم هسته به عنوان مرزی است که تا آن حد فرهنگها هویت اصلی خود را حفظ می‌کنند؛ و به بیان بهتر مردمی که به آن فرهنگ تعلق دارند، براساس انتخابهای اصلی خود عمل می‌کنند.

البته این مفهوم، با مفهوم "پویایی" فرهنگها که الیکیا امبوکولو[1] در مورد فرهنگهای آفریقایی توصیف کرده است، بسیار هماهنگ به نظر می‌رسد. امبوکولو بر مرکزیت "فرهنگهای زنده"، هم در زمان حال و هم آینده، و نیز دیدگاه "مقاومت" فرهنگها در برابر فرهنگ "موزه‌ای" تأکید می‌ورزد.

همچنین به نظر می‌رسد که مفهوم هسته - هاله با مراحلی که فرهنگهای ضعیفتر (از نظر فن‌آوری) در برخورد با فرهنگهای قویتر پشت سرگذارده‌اند، مرتبط باشد. به بیان بهتر، پذیرش، واکنش، برخورد و احتمالاً انطباق با فرهنگ قویتر به توان مقاومت یا ضعف فرهنگ مورد تهاجم بستگی دارد.

امروز در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که مهاجرت به دلایل اقتصادی، سیاسی، زیستمحیطی یا گسترش ارتباطات دیداری و شنیداری، روند فزاینده‌ای دارد. در واقع، فرهنگها نه تنها به طور روزافزون با یکدیگر برخورد می‌کنند، بلکه این برخورد شتابدار است و در عین حال که تأثیری قوی دارد، مهلت انطباق را محدودتر می‌سازد. سوگولو در مورد آفریقا، نمونه‌های بسیار جالبی از نظریه هسته - هاله ارائه می‌دهد.

سهیل عنایت الله، اصطلاح هسته و هاله را در جنبه‌ای کاملاً متفاوت به کار می‌برد. هسته، همان فرهنگ غالب است که "در هویت ضعیف" اما از نظر تحرک فردی و اقتصادی قوی است (در اینجا شاید اصل استحاله با مفهوم قدرت مرتبط باشد.). منظور عنایت الله از هاله، فرهنگهای محلی‌اند که "از نظر هویت قوی هستند، اما از جنبه تحرک فیزیکی، سرمایه‌ای، اجتماعی و فکری ضعیف‌اند". البته قوت فرهنگ محلی در آن است که زنده و پویا باشد تا بتواند مقاومت کند.

مردم هنوز می‌توانند تحت تأثیر روندهای عمده، راه درک یکدیگر را (هر چند تعارض‌آمیز باشد) بیابند، اما در این میان، ملغمه فرهنگی جدیدی پدید می‌آورند. در حقیقت، وقتی فرهنگ را

1. Elikia M'Bokolo

به عنوان فرایندی با هدایت درونی بدانیم، اصطلاح "ملغمه" بهتر از واژه "اختلاط"، روابط درونی بین مردم با فرهنگهای متفاوت را بیان می‌کند.

کسان بسیاری برخی جنبه‌ها و برخی شکلهای فرایند جهانی شدن در آینده را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. نکته مهم آن است که اصول پویای فرهنگی در سطح محلی کدامند و چه ملغمه‌ها و اختلاطهای فرهنگی پدید خواهد آمد؟ این "تحول مستمر" چیست که با "جوامع زنده" پیوند دارد؟

تفاوت بین محلی شدن و جهانی شدن تا حدودی در تولیدات متعارف جوامع بازتاب دارد، و در هر حال، بیانگر نوع برخورد یا واکنش فرهنگهای متفاوت است. به بیان دیگر، عناصر اصلی فرهنگها که تحول نمی‌یابند یا مستحیل نمی‌شوند، به طور مکرر در پدیده‌هایی نمود می‌یابند که از آنها به "هنر مردمی" تعبیر می‌کنیم؛ هنری که به هر حال زنده است و در برابر تأثیر فرهنگ جهانی مقاومت می‌ورزد.

دو رگه شدن فرهنگها

ممکن است در جوامع چند فرهنگی، مسئله برخورد فرهنگهای مختلف (که برخی از آنها از برخی دیگر قویترند) به طور فزاینده‌ای اهمیت یابد. این برخوردی اجتناب‌ناپذیر است که بر اثر تماس بیشتر فرهنگها با یکدیگر پدید می‌آید و آلونسو کونچیرو[1]، استادانه آن را توصیف کرده است:

> "مردم آمریکای لاتین اکنون با دلمشغولی در جستجوی هویت خویش‌اند، گویی در گرما گرم نبرد فرهنگی پیشینه خویش را گم کرده‌اند. در واقع، فرایند "دو رگه شدن" گسترده و شدیدی که پس از رهایی از استعمار پدید آمد، منجر به ایجاد و تحکیم دوگانگی ریشه‌های فرهنگی آمریکایی لاتین گشت. و اگرچه میراث ساکنان بومی آمریکای لاتین (و در برخی کشورها، فرهنگ زنده و زاینده سیاهان) هنوز قوی است، لیکن در مجموع، بافت فرهنگی دورگه‌ها غالب است. فرهنگ ما به فرهنگ غربی (و بهتر بگوییم آداب و رسوم اروپاییها) نزدیکتر است. شاید هم این روزها به آن نوع فرهنگ غربی که در ایالات متحده حاکم است نزدیکتر باشد. از این رو، فرهنگ ما، که حاصل اختلاط در فرهنگ است، فرهنگی جوان به شمار می‌آید."

1. Alonso Concheiro

هویت فرهنگی و مقاومت فرهنگها

این روزها، هویت فرهنگی، محور اصلی بیشتر مباحث مربوط به جهانی شدن فرهنگها در برابر محلی گرایی است. در عمل، همزیستی هویتهای فرهنگی مختلف موجب بروز برخوردهایی است که پیش از این رخ نمی‌داده است. به بیانی، زمانی چنین به نظر می‌رسید که جوامع می‌توانند هویت خود را، به رغم حضور در محیطی با هویتهای کاملاً متفاوت، حفظ نمایند؛ درست همانند مهاجرانی که تازه به ایالات متحده، کانادا، استرالیا و آمریکای لاتین وارد شده بودند. اما سرعت امواج مهاجرتهای اخیر چنان است که انطباق سریع با محیط جدید را دشوارتر ساخته و هویتها را شکننده‌تر نموده است. نمونه این وضعیت، جمعیت مهاجران ترک در آلمان و جامعه سنگالیها در ایتالیاست.

فارغ از آهنگ تحولات و این لحظهٔ تاریخی خاص، اکنون آگاهی فزاینده‌ای وجود دارد که هر هویت فرهنگی حق حیات براساس ارزشهای خود را دارد. در عین حال، نیاز به یافتن روشهای حفظ حرمت دیگر هویتهای فرهنگی که از همین حق برخوردارند، پذیرفته شده است. بدین ترتیب، هویت فرهنگی به ملی‌گرایی می‌گراید. و این امر ما را به ملت‌گرایی و نژادپرستی رهنمون می‌سازد.

سیاستمداران، فرهنگ را وسیله دامن زدن به احساسات ملی‌گرایانه قرار می‌دهند و امبوکولو اگر چه مدعی است که این هم نوعی استفاده از فرهنگ است، یا به اعتقاد ناندی، نوعی "علم سیاست فرهنگ" است، چنین تفسیری از فرهنگ را با فرهنگ "موزه‌ای" مقایسه می‌کند. البته این دیدگاه امبوکولو به آفریقا و نیز این حقیقت مربوط می‌شود که دولتهای رها شده از بند استعمار، ملتها را به وجود نیاورند. بنابراین، سیاستمداران انتظار داشتند که فرهنگ بومی، روح ملی‌گرایی را در مردم بدمد و به عنوان "محرک" ملت جدید عمل کند. به اعتقاد امبوکولو، این گونه استفاده از فرهنگ، مستلزم داشتن نگرشی مشخص از فرهنگ است؛ یعنی مفهوم انتخابی بودن ملت، که در آن گروهی از مردم دارای خصیصه‌هایی هستند که بر آن اساس به ملتی خاص نسبت داده می‌شوند؛ یا یک مفهوم نژادگرایانه از ملت، که مردم را براساس ویژگیهای فرهنگی و حیاتی مشترک در یک گروه جای می‌دهد. از دیدگاه امبوکولو، این جهت و مسیری است که سیاستمداران آفریقایی در پی آنند.

اما ناندی به ظهور فزاینده فرهنگهای مقاومت توجه دارد. به اعتقاد وی، فرهنگ مقاومت تنها

در حاشیه نیروهای غالب و توسط کسانی ارائه می‌شود که خود بخشی از فرایند غالب جهانی شدن نیستند یا تلاش می‌کنند از آن بگسلند. بدین ترتیب، فرهنگ به نیروی مقاومت در برابر نهادهای نوین و نیروهای زیانبارتر فرهنگ غالب تبدیل می‌شود و سلطه نیروهای استکباری را نمی‌پذیرد. شاید تنها بخشهای مشخصی از فرهنگها - یعنی شالودهٔ آن - است که توان مقاومت دارد. شاید مقاومت چیزی جز نیروی مثبت حساسیت نباشد، یعنی توان فرهنگهای مورد تهاجم در دوری از اضمحلال و موزه‌ای شدن؛ درست همانند صدها سال تجربه ناب بشری که به آسانی از میان نمی‌رود.

فرهنگهای مقاومت، ترکیبی از تحول اجتماعی و فرهنگ در ارتباط با نیروهای حاکم‌اند. در واقع، با سرعت تحولات کنونی، دیگر خفقان فرهنگی ممکن نیست. اما از دیدگاه فرهنگی چنین پیداست که وجود رابطه پویا بین فرهنگ مقاومت و آزادی فرهنگی حیاتی است. در واقع، "تحول مستمر" فرهنگ، جریان همگن‌سازی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را زیر سؤال می‌برد. در هر حال، مقاومت مترادف با بازشناسی فرهنگ خودی و نقد هر آن چیزی است که آن را تهدید می‌کند. این گفته، البته به معنای تخطئه سایر فرهنگها یا پذیرش بی‌چون و چرای آنها نیست، بلکه پذیرش جنبه‌های مثبت و ارزشی آنها از یک سو و توان مقابله با سلطه گرایی‌شان از سوی دیگر است.

تحول فرهنگی

فرهنگ و توسعه

از دهه ۱۹۶۰ تا پایان دهه ۱۹۷۰، فرهنگ در سیاستهای توسعه جایی نداشت. اما از آن به بعد، بحث رو به گسترش دربارهٔ پذیرش اهمیت فرهنگ به عنوان محور توسعه درگرفته است. اگر چنین باشد، در این صورت توسعه را می‌توان در اشکال گوناگون تعریف کرد، که البته از نظامهای ارزشی متفاوت ناشی می‌شوند و به جای آن که صرفاً به مدلهای غربی متکی باشند، مبتکرانه و قابل تأمل‌اند.

به اعتقاد گولت، جهان از بُعد توسعه به سوی یک الگوی واحد رشد اقتصادی حرکت می‌کند و مرز سیاست و اقتصاد در حال ناپدید شدن است. از سوی دیگر، الگوی جدیدی از توسعه در زمینه‌های گوناگون در حال ظهور است. در این الگو، تأمین نیازهای اولیه همراه با ارتقای ارزشهای معنوی، بر توسعه اقتصادی ارجحیت دارد. در هر حال، همین اواخر، گولت توسعه را

شمشیری دو لبه خوانده است؛ که از یک سو به تولید کالاهای مادی و پیشرفت فنی نظر دارد، و از سوی دیگر، آزادی انتخاب و استقلال بیشتر را به ارمغان می‌آورد. به گفتهٔ وی:

"با وجود برتری مدل رشد اقتصادی،... دیدگاههای جدید از توسعه از سوی جوامع و جنبشهای فکری در عمل آزمون شده است. در این الگوها، تقدم نیازهای انسانی و حقوق بشر بر انباشت ثروت مورد تأکید است؛ همچنین مشارکت مردم، حفظ محیط زیست، بهسازی جامعه و توزیع عادلانه منافع حاصل از پیشرفتهای فنی و اقتصادی از اولویت ویژه برخوردارند."

قوم‌زدایی و توسعه آن

رودلفو استاون‌هاگن،[1] مفهوم فوق را به نحوی مطلوب بیان کرده است:

"به طور اجمال، قوم‌زدایی را می‌توان به صورت فرایندی توصیف کرد که از طریق آن، مردمی با فرهنگی خاص خود (که معمولاً یک نژاد یا گروه نژادی نامیده می‌شوند) هویت خود را از دست می‌دهند. این امر، اصولاً در پی طراحی سیاستهایی رخ می‌دهد که هدف آن، نابودی سرزمین و منابع یک قوم، تخریب زبان آنها، اضمحلال نهادهای سیاسی و اجتماعی و همچنین تباه‌کردن آداب و رسوم هنرها، آیین مذهبی و ارزشهای فرهنگی آنان است. وقتی دولتها چنین سیاستهایی را به طور نظام یافته (و به هر بهانه‌ای از قبیل رفاه اجتماعی، وحدت ملی، توسعه اقتصادی یا امنیت نظامی) به اجرا درآورند، خود قربانی آن خواهند شد. حتی وقتی این فرایند متأثر از عوامل ناخواسته توسعه اقتصادی، تحول فرهنگی و تجدیدگرایی باشد و سیاست خاصی در آن مؤثر نباشد، باز هم به لحاظ تأثیر آن، قوم‌زدایی به شمار می‌آید. با این همه، به لحاظ اثرهای جامعه‌شناختی یا مردم شناختی آن، می‌توان این فرایند را به عنوان تحول اجتماعی یا تبادل فرهنگی برشمرد."

استاون هاگن بر اهمیت حیاتی عامل ملت در ارتباط با فرهنگ به گونه‌ای دیگر تأکید می‌ورزد. به اعتقاد وی، ملتها از فرهنگ به عنوان یک نیروی چسبنده مطلوبیتی به دست نمی‌آورند، بلکه از روی میل آن را تخریب می‌کنند یا با فرهنگ محور (که معمولاً به قدرتهای

1. Rodolfo Stavenhagen

غالب تعلق دارد) می‌آمیزند. وی بر این نکته تأکید می‌ورزد که تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، پدیده‌هایی جهانی‌اند، چراکه هیچ جمعیتی درگذر زمان ایستا نمی‌ماند. ما فقط هنگامی می‌توانیم از قوم‌زدایی سخن بگوییم که تحولات (خواه تحمیلی و خواه اختیاری) سبب شوند یک قوم توان تجدید حیات زیستی یا اجتماعی خود را از دست بدهد و نتواند نظامهای ارزشی خود را حفظ نماید.

استاون هاگن، همچنین توصیفی عالی از روند در حال ظهور دیگری در آمریکای لاتین، یعنی توسعه نژادی، ارائه می‌دهد:

> "توسعه نژادی، همانند مفهوم توسعه درونزا که در دهه ۱۹۷۰ متداول بود، مترادف با بازگشت به خویش است. به بیان دیگر، معنای توسعه نژادی، یافتن نیروهای خلاق و استعدادهای لازم برای مقابله با چالشهای جهان نوین در حال دگرگونی است. توسعه نژادی، به معنای برانگیختن نوعی "قبیله گرایی" تصنعی، و از طریق آن، بر هم زدن تقسیم‌بندی طبقاتی اقتصادی و اجتماعی (که از ویژگیهای نظام سرمایه‌داری دنیای جدید به شمار می‌رود) نیست. برعکس، در این فرایند، فرض بر آن است که نه تنها طبقه بلکه هویت‌نژادی و جامعه محلی، به لحاظ اجتماعی اصولی یکپارچه و جدا ناشدنی‌اند. سرانجام، توسعه نژادی به معنای تفکری دوباره درباره ماهیت و هدفهای پروژه‌های توسعه محلی - از سدهای تولید برق گرفته تا طرحهای ترویج کشاورزی - است؛ و البته باید این را در نظر داشت که بیش از هر چیز و پیش از هر کار، نیازها، خواسته‌ها، ویژگیهای فرهنگی و مشارکت توده‌های متعلق به گروههای مختلف اجتماع، از اهمیت فراوانی برخوردار است."

کالاهای فرهنگی: سهیم در توسعه

یکی از جنبه‌های مطرح در پژوهشها و مطالعات آینده فرهنگها، به موضوع ارتباط متقابل بین فرهنگهای متفاوت کشور مراکش و ایتالیا، و نیز کاتالونیا و فرانسه باز می‌گردد. این بخش از مطالعه را آگوستو پرلی[1] در دانشگاه پلی تکنیک میلان انجام داده است.

فلالی انصاری[2]، به این نکته اشاره دارد که در برخورد زمینه‌های فرهنگی گوناگون حوزه

1. Augusto Perelli
2. Filali Ansari

مدیترانه غربی، گذشته از مبادلات سطحی و روزمره کالاهای مصرفی، رابطه‌ای بسیار عمیقتر و تبادل آرایی گسترده‌تر وجود دارد. نصیب[1] از الجزایر به "برخورد" بین دو فرهنگ، یکی فرهنگ مسیحی متعلق به نواحی شمال و دیگری فرهنگ اسلامی جنوب، توجه دارد. به اعتقاد وی، علاوه بر مقاومت سیاسی، نوعی مقاومت فرهنگی هم مشهود است. نصیب، با دیدی نقادانه، معتقد است که علاوه بر تمایز آشکار بین انواع آموزش، مذهب و مانند اینها در جامعه الجزایر، شواهدی از تأثیر قوی فرهنگ غالب از طریق رسانه‌های گروهی مراکش در دست است، درست همان طور که در سراسر حوزه مدیترانه می‌بینیم پخش برنامه‌های خارجی از ماهواره‌ها هم نسبت به برنامه‌های تلویزیون محلی تأثیر بیشتری بر مردم منطقه دارد. به اعتقاد این صاحبنظران، در وهلهٔ اول چنین به نظر می‌رسید که ارسال انواع پیامها از طریق ماهواره ممکن و مؤثر است، حال آنکه در نهایت، فقط فرهنگ بیگانه اشاعه یافته است.

از این رو، حتی در اوضاع و احوالی که امکان نشر فرهنگ اصیل در قالب هنر و صنایع دستی وجود دارد، نباید فراموش کرد که ارتباط متقابل فرهنگها با یکدیگر نیز به واسطه فن‌آوریهای نوین ارتباطی تعدیل می‌شود و این خود، شرایط انتخاب را دگرگون می‌سازد. درعین حال، جالب است که این تعدیل، در محیطهایی نظیر مدیترانه غربی که تبادل ارزشها و دانشها سده‌های متمادی جریان داشته، می‌تواند بسیار قوی باشد.

نکته مهم دیگر آنکه این فرایند جهانی شدن، با ظهور تنوع فرهنگی و نیاز به تقویت اطلاعات محلی مصادف شده است. یادآوری این موضوع جالب است که، به رغم جهانی شدن اطلاعات، تنوع فرهنگی در آسیا دوام یافته است و هنر اصیل هنوز در زندگی مردم آسیا نقشی قوی دارد. در اینجا فرضیه پایه آن است که بین آثار هنری (مربوط به ریشه‌های فرهنگی گذشته) و ضرورت رفع نیازمندیهای جدید و به کارگیری ابزارهای نو (خواه مکانیکی، خواه الکترونیکی و خواه به شکل سازمانهای بازارگرا بوده و در دسترس باشند) پیوندی جدّی وجود دارد. در واقع، به لحاظ مفهومی، این عقیده وجود دارد که اگر قرار است ارزشهای فرهنگی و هنری زنده بمانند و به ویژه در آینده تداوم یابند، لازم است که روشهای جدیدی برای بیان آنها ابداع شود. به بیان دیگر، چنین ارزشهایی را نباید رها کرد، بلکه باید تلاش کرد که از طریق انطباق آنها با نیازهای نوین، آنها را زنده نگه داشت.

1. Nacib

این گفته، بدان معناست که هماهنگی هنرهای اصیل و سنتهای فرهنگی با نیازهای روز از اهمیت زیادی برخوردار است. در حقیقت، موضوع دو سویه است: از یک سو حفظ فرهنگ خلاق ضروری است: از سوی دیگر، اندیشه گسستن کامل از فرهنگ جهانی را نباید به ذهن راه داد. به اعتقاد برخی، قدرت فرایند جهانی شدن ظرفیتهای محلی را به تدریج از میان می‌برد و این بدان معناست که ملتها نبرد را از آغاز باخته‌اند. در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که حفظ هویت فرهنگی غیرممکن نیست.

روندهای جانشین

یکی از روندهای جانشین مورد قبول در امر جهانی شدن، عدم تجانس فرهنگهاست؛ به بیان دیگر، آگاهی به اینکه همزیستی فرهنگهای گوناگون لزوماً به برخورد و تنش منتهی نمی‌شود. به گفتهٔ سوزانتا گوناتیلاک، عدم تجانس فرهنگها که ناشی از شتاب فزاینده ارتباطات و نیز مراودات تحمیلی است، می‌تواند به نوعی آزادسازی فرهنگی منتهی شود، تضادهای فرهنگی را از بین ببرد و همزیستی فرهنگهای متفاوت را امکانپذیر سازد. تاکنون معمول چنین بوده که تماس بین فرهنگها اساساً محدود به تأثیر فرهنگ قوی بر فرهنگ ضعیف باشد؛ یعنی فرهنگ قویتر بر ضعیفتر نفوذ دارد. اما اکنون اطلاعات گوناگون نشان می‌دهد که فرهنگ ضعیفتر نیز می‌تواند بر فرهنگ قوی تأثیر گذارد. بنابراین، دیگر خلوص فرهنگی وجود ندارد. توضیح گوناتیلاک آن است که پیش از این ساختارهای سلطه‌جو خود را به شکلی خشن و ناشیانه تحمیل می‌کردند (وضعیت حاکم در آمریکای لاتین نمونهٔ آن است که به شکلی ملایمتر در جریانات استعماری دورهٔ صنعتی سده‌های نوزدهم و بیستم قابل مشاهده است). اکنون چنین وضعیتی دیگر مشاهده نمی‌شود؛ یعنی دیگر یک کانون غالب وجود ندارد. در واقع، با آنکه رخدادهای ایالات متحده یا کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی اروپا هنوز بر سایر مناطق جهان تأثیر دارد، اما حتی ضعیفترین کشورها هم اینک حرفی برای گفتن دارند؛ گوناتیلاک، این را یک "آشفته بازار الکترونیکی جهانشمول" می‌خواند. به اعتقاد وی، این آشفتگی، در نهایت، عدم تجانس فرهنگها را سبب خواهد شد.

گری دشینکار و آشیس ناندی، کین لین‌ژنگ و موشا کوجی، روند دیگری را توصیف می‌کنند. به اعتقاد دشینکار و ناندی، برخوردهای فرهنگی همواره مبهم‌اند؛ یعنی سازش فرهنگی و تأیید رقیب پا به پای هم پیش می‌روند، و در عین حال، رقابت برای ایجاد فضای فرهنگی معیار کار

است. البته بشریت نسبت به رقابت تباهگر آگاه است. لین‌ژنگ بر این باور است که بیشتر فرهنگهای سنتی آسیا، نوعی تعادل و صیانت دارند که آنها را به حفظ آداب و میراث فرهنگی قادر می‌سازد. این فرهنگها "به طور متقابل در یکدیگر ذوب شده یکپارچه می‌گردند، تغییر می‌کنند و بر هم تأثیر می‌گذارند؛ اگرچه ممکن است برخی از آنها در بعضی دوره‌های تاریخی متفاوت در برابر سایر فرهنگها مقاومت نمایند."

کین لین‌ژنگ، زنده بودن فرهنگهای آسیایی (و چینی) و بسیاری از فرهنگهای مذهبی دیگر (نظیر اسلام، آیین بودا، آیین تائو و آیین کنفوسیوس) را مورد تأکید قرار می‌دهد. این فرهنگها، نظام رفتاری، شیوهٔ زندگی، زبان، نظام اقتصادی، سازمان اجتماعی و مراسم و باورهای مذهبی خود را حفظ کرده‌اند. وی با اشاره به ژاپن، مدعی است که این کشورها در همسازی فرهنگ چینی و غربی کاملاً موفق بوده است. به بیانی، الگوبرداری از نظام بازار غرب و سازمان سیاسی آن، هرگز سازمان اجتماعی سنتی ژاپن را تحت تأثیر قرار نداده است. به نظر می‌رسد که الگوهای مشابهی در سراسر آسیای جنوبی و جنوب شرقی، همانند جمهوری کره، سنگاپور، تایوان و همین اواخر تایلند، مطرح بوده است. به اعتقاد کین لین‌ژنگ، اکنون پذیرفته شده است که تنها یک الگوی تجدد - از نوع اروپایی آن - وجود ندارد، بلکه نمونه‌های متعددی مطرح است، درست همان طور که فرهنگهای متعددی وجود دارد. وی پیشرفت چشمگیر ژاپن و دیگر کشورهای آسیایی را شاهدی بر وجود این تمایز می‌داند. باور وی آن است که در این فرایند "گزینش" و "بازسازی" فرهنگها دخالت دارد.

بازسازی، در آغاز، شامل انتخاب یک هدف (در چارچوب قالبهای فرهنگی) است که به نوبه خود، شرایط تحقق آن هدف، و در پی آن، آینده مطلوب یا فرهنگ مطلوب را نیز تعیین می‌کند. در مرحله بعدی بازسازی، فرهنگ اصلی تحول می‌یابد و فرهنگ جدیدی جان می‌گیرد، اما همواره بر هویت فرهنگی اولیه استوار است. کین لین‌ژنگ، معتقد است که آسیا اکنون آمادگی پذیرش تجدد را دارد، اما ممکن است فرایند آن - بسته به هر جامعه و فرهنگ خاص، متنوع و حتی کاملاً متفاوت با الگوهای غربی باشد. بنابراین، تفاوت در فرایند تجدد، ناشی از تفاوت سنتهای فرهنگی و اوضاع تاریخی است. در حقیقت، روشها و ابزار دستیابی به تجدد، به خودی خود، چند فرهنگی‌اند، گو اینکه هدف یکی است. به بیان دیگر، تنها آینده فرهنگی مشخصی - نظیر غربزدگی کامل یا بازگشت به سنتها - امکانپذیر نیست، بلکه آینده‌های دیگری ممکن و حتی محتمل است.

موشا کوجی هم فرایند "نهفتگی" مفاهیم دوران پیش از تجدد را مورد توجه قرار داده و به این نکته اشاره می‌کند که با ظهور مفهوم دولت ملی (که از غرب اقتباس شده)، وظایف متعددی بر عهده این نهاد گذاشته شد که قبلاً به وسیله نهادهای گوناگونی در جامعه انجام می‌شد. در جهان پرالتهاب کنونی، که دولتها قادر به مقابله با هرج و مرج نیستند، مفاهیم دوران پیش از تجدد که به خوبی پنهان مانده بودند، دوباره به شکلهای گوناگونی در ژاپن ظهور می‌یابند و نوع متفاوتی از حکومت ملی ارائه می‌دهند؛ حکومتی که می‌تواند در جامعه پیچیده امروزی به خوبی ایفای نقش نماید. با آنکه ممکن است نهفته ماندن مفاهیم دوران پیش از تجدد در جوامع غربی به دلیل درونزا بودن آنها نسبت به فرهنگ گریزناپذیر بوده باشد، لیکن در جوامع دیگر، این نهفتگی دو دستاورد دارد: از یک سو، ممکن است، در برخی موارد، به حل مسائل پیچیده کمک کند و از سوی دیگر، ممکن است وضعیت را به حد انفجار برساند. موشا کوجی معتقد است که مفاهیم و نهادهای غربی که مورد پذیرش فرهنگهای غیر غربی - همانند ژاپن و دیگر کشورهای تازه صنعتی شده - قرار گرفته‌اند، شکلهای متفاوتی یافته‌اند و حاصل یک فرایند کاملاً انتخابی‌اند که بر هماهنگی فرهنگی استوار است. بدین ترتیب، موشا کوجی فرایند انتخاب را مرحله‌ای پیشرفته‌تر می‌داند. زیرا انتخاب، نه تنها شامل گزینش یکی از چند الگو است، بلکه اساساً به گزینش عناصری از درون یک فرهنگ خاص هم مرتبط می‌شود.

بنابراین، تفاوتهای موجود در فرایندهای تحول جوامع غیرغربی، حاصل یک کنش متقابل بین عوامل داخلی و بین‌المللی‌اند. از نظر موشا کوجی:

> "معرفی و ورود مفاهیم رسمی و جهانی غربی، از قبیل "ملت" ، "آزادی"، "مردمسالاری" و "حقوق بشر"، روشنفکران و دیگر قشرهای اجتماع در مناطق غیرغربی مختلف را به جنبش درآورد، در حالی که برای این جنبشهای اجتماعی، یک "مدینه فاضله" را ترسیم می‌کرد. در نتیجه، نخبگان حاکم به مفاهیم موجود غربی، از قبیل "توسعه ملی" متوسل شدند تا از طریق این "ایدئولوژیها"، مشروعیت خود را ثابت نمایند. یعنی جنبشهای بین‌المللی تحول اجتماعی، ریشه در ارزشهای رسمی غربی داشت."

حتی جنبشهای مخالف مشخصی که کاملاً محلی‌اند، و متکی به حمایت و قدرتهای، محلی‌اند، با تشکیل جبهه مشترک براساس مفاهیم فرهنگ غربی به نوعی اتحاد دست یافته‌اند.

ضیاءالدین سردار معتقد است که "قدرتهای استعماری آگاهانه و حساب شده فرهنگ سنتی

آسیا را عقب راندند و تلاش کردند و تا حدودی هم موفق شدند این فرهنگ را با برداشت خود از فرهنگ جایگزین نمایند." این کار با جایگزینی برخی پندارها -که از آنِ فرهنگهای آسیایی، و بنابراین، از آن آسیاییها و هویتشان بود - با ذهنیت غالب فرهنگ غربی به عنوان "تمدن استاندارد" صورت گرفت. از دیدگاه سردار، "آنچه که نابود می‌شود، خود پنداری مفاهیم فرهنگی غیرغربی است، و مفهوم انتخاب و مطلوبیت که موشا کوجی آن را در جریان بازسازی فرهنگی مؤثر می‌داند، کاربردی ندارد."

در واقع، مفهوم "دولت متکی به آرای ملت"، که موشا کوجی آن را با تصورات موجود در سنتهای ژاپن همساز می‌بیند، از سوی سردار به عنوان عاملی نگریسته می‌شود که "با پاره پاره کردن جوامع قومی و مذهبی" گروههای نژادی را از میان می‌برد. این هم نکتهٔ مهم دیگری است که ورود مفهوم "دولت متکی به آرای ملت" به جوامع غیرغربی به راستی گروهبندیهای نژادی را نابود کرد. در این حالت، کسان بسیاری دولت را به عنوان یک ارزش درونی شده می‌دانند که، در عین وارداتی بودن، استعداد گروههای قومی و مذهبی یا حتی ملتها را برای همزیستی از بین می‌برد و از بیان مفاهیم ملت سوای مفهوم غربی آن جلوگیری می‌نماید. به یقین، این وضعیت، به حل تناقضها کمکی نخواهد کرد.

به نظر می‌رسد که فن‌آوری هم در هموار کردن راه تحول فرهنگی، برخورد فرهنگهای متفاوت را سبب شده است. به اعتقاد ناندی، قوت و عمق هر فن‌آوری می‌تواند بسته به قوت عقاید بنیادین یک فرهنگ اثرهای متفاوتی داشته باشد. در حقیقت، حمل و نقل سریع در دنیای کنونی می‌تواند تفاوتهای فرهنگی را بزداید، اما در عین حال، می‌تواند به آگاهی بیشتر دربارهٔ حمل و نقل بینجامد. بنابراین، ناندی معتقد است که فرهنگ نیز می‌تواند بر فن‌آوری تأثیر بگذارد؛ یعنی دیگر علم فن‌آوری به طور انحصاری پرچمدار ابتکار و نوآوری نیستند، بلکه اکنون نظامهای علمی سنتی، و حتی حاشیه‌ای، را پذیرا هستند. این البته به قوت سنتهای فرهنگی و همچنین آشکار شدن نارساییهای علم و تکنولوژی غرب (نظیر آلودگی هوا و غیره) بستگی دارد.

بخش دوم: گزینه‌ها

گزینه‌های جهانی

عموماً گزینه‌های متفاوت از اندیشه‌های مبتنی بر تجربه‌های متفاوت ریشه می‌گیرد، و در هر حال،

توصیفی از آنچه که رخ خواهد داد نیست، بلکه بیان احتمال رویدادها در صورت وجود وضعیتهای مشخص است. گزینه‌ها به انتخاب و تصمیمگیری و همچنین تشریح کامل نتایج هر انتخاب کمک مؤثری می‌کنند.

نخستین گزینه، یک حالت بدبینانه است که در آن همه فرهنگها، و به ویژه فرهنگ جوامع زنده، رو به تباهی می‌گذارد یا تا حد یک "فرهنگ موزه‌ای" که هیچ خاصیتی ندارد تنزل می‌کنند. در حقیقت، حتی هنگامی که فرهنگها در محیط طبیعی خود هستند، عناصری از فرهنگ موزه‌ای در آنها وجود دارد. در این گزینه، معیار برداشت از فرهنگ نقش مهمی بازی می‌کند. اگر معیارها وارداتی باشد، فرهنگ از درون خواهد مرد، زیرا هیچ معیار بومی قوی برای مقابله با معیارهای خارجی وجود ندارد. این گزینه قوت خود را از جاذبه منافع فرهنگ غالب در زمینه‌هایی از قبیل بهداشت و درمان و رشد اقتصادی می‌گیرد؛ و در پرتو این مزیت است که جهان ناگزیر است فرهنگ واحدی را بپذیرد.

در گزینه‌ای دیگر، تلاش بر این است که فرهنگ و تحول، و به بیانی سنت و تجدد، را ترکیب نمایند. این حالت را می‌توان گزینه "تحول مستمر" یا "مسیر دوگانه" نامید. این گفته، بدان مفهوم است که اجزای محوری فرهنگ قوی‌اند و می‌توانند در عین حفظ قوت فرهنگ، تأثیر اجزای فرعی فرهنگ را هم به خود جذب نمایند.

حالتی دیگر، گزینه مقاومت است؛ با این فرض که بسیاری از فرهنگها در برابر فرهنگهای غالب مقاومت ورزیده‌اند. در واقع، هیچ موضوعی چون مقاومت واقعی در برابر استعمار فرهنگی تا این حد محور بحث استمرار تحول نبوده است. در اینجا، مسئله قابل طرح این است که آیا مقاومت حاصل مخالفت با تحول است (که در هر حال رخ می‌دهد) یا مقاومتی از روی اراده است که نوعی حمایت، اقتصادی یا خارجی، را طلب می‌کند.

در چهارمین حالت، یا گزینه گایا،[1] فرهنگها همه - با هدف بقا و نه غنی شدن - به این نقطه خواهند رسید که هیچ فرهنگی به تنهایی کامل نیست.

پنجمین حالت، گزینه جنگل / هرج و مرج یا گزینه اختلاط فرهنگی است که با ظهور فن‌آوریهای ارتباطی و فن‌آوری زیستی پدید آمده است. طبق این نظریه، و با در نظر گرفتن توسعه چنین فن‌آوریهایی، هیچ فرهنگی نمی‌تواند در درون خود رشد یابد و همهٔ فرهنگها به ناچار تحت

1. Gaia Scenario

تأثیر اطلاعات فرهنگهای دیگر قرار دارند. این نوع تأثیر، که با توسعه فن‌آوری غربی ممکن شده است، روش تبادل اطلاعات بین فرهنگها را دگرگون خواهد ساخت و به کاهش تعارضها کمک خواهد کرد.

ششمین گزینه، تسلط فرهنگ غیرغربی، و به عبارتی، امکان وجود یک فرهنگ محوری نافذ بر سایر فرهنگها را بیان می‌کند. در این گزینه، برای نفوذ از فرایند انتخاب/ بازسازی تبعیت می‌شود؛ یعنی وضعیتی که در فرایند "همسازی" فرهنگی منسوب به موشاکوجی رخ می‌دهد.

گزینه‌های منطقه‌ای

گزینه‌های آفریقا

گزینه‌هایی را که امبوکولو از دیدگاه غرب توصیف می‌کند، در موارد زیر، قابل شمارش است:

۱) منفی‌ترین گزینه، حالت متعارفی است که بر مبنای ناسالم‌ترین اصول بنا شده و امروزه بر آفریقا حاکم است؛ گرسنگی، گسترش بیابانها، جنگها و بیماری ایدز. این پدیده‌ها، انزوای روزافزون آفریقا از دیگر مناطق جهان را دربرخواهد داشت، و در عین حال، ضرورت فوری اقداماتی برای حفظ بقای فرهنگی و فیزیکی را آشکار می‌سازد.

۲) مطلوبترین گزینه، حالتی است که سازمانهای غیردولتی غربی ارائه کرده‌اند و آخرین فرصت بقا برای تمدنی است که متأسفانه در غرب ناشناخته است. در واقع، آفریقا اگرچه به لحاظ ارزشها غنی است و به واسطه همین ارزشها توان غلبه بر مشکلات را دارد، لیکن از نظر اقتصادی ناتوان است. به بیانی دیگر، آنان که در نیمکرهٔ شمالی زندگی می‌کنند می‌توانند در برخی جنبه‌ها از آفریقا درس بگیرند.

۳) محتملترین گزینه را سیاستمداران و اقتصاددانانی طراحی کرده‌اند که مشکلات آفریقا را در کمبود مهارتهای مدیریتی آن جسته‌اند. در این صورت، مدل سیاسی و اقتصادی غرب، تنها الگوی ممکن برای آفریقا به شمار می‌آید؛ قاره‌ای که از دیگر مناطق جهان عقب مانده است، زیرا مهارتهای مدیریتی آن پرورش نیافته است.

در اینجا جالب است گزینه‌های فوق را با گزینه‌هایی که امبوکولو از منظر آفریقا ارائه می‌دهد، مقایسه نماییم:

۱) مطلوبترین گزینه برای آفریقا، بدترین گزینه‌ای است که غرب مطرح می‌کند. این گزینه،

مبتنی بر نظر مورخان، اقتصاددانان و نظریه پردازان آفریقایی است و پیام آور این نکته است که آفریقا را به حال خود بگذارید. آفریقا به رغم تحمل بردگی، استثمار و تحقیرها، همواره مقاومت در برابر تهاجم خارجی را پیشه خود داشته است. حتی فرایند استعمار زدایی با فعالیتهای سیاستمداران آفریقایی که به نوعی با غرب ارتباط داشتند، هماهنگ و جاری شد. در این گزینه، حرف آخر به طور قطع مقاومت است. سوگولو نیز گزینه مقاومت را پیشنهاد می‌کند؛ گزینه‌ای که شواهدی از وجود آن در بررسیهای اولیه وی برای شناخت ریشه‌های استقلال طلبی، بلافاصله پس از کسب استقلال، مشاهده شده است.

۲) از دیدگاه امبوکولو، بدترین گزینه، حالتی است که از دیدگاه غرب بهترین و محتملترین گزینه است؛ چرا که نهایت آن وابستگی آفریقاست. و در اصل آزادیخواهی (لیبرالسیم) نواقتصادی همهٔ ارزشهای فرهنگی و اجتماعی را در پای مادیگری قربانی خواهد کرد. این فرایندی است که سوگولو آن را به عنوان شبیه‌سازی الگوی غرب برای فرهنگهای آفریقایی معرفی می‌کند؛ فرایندی که از طریق داد و ستدهای اقتصادی و جریانهای سیاسی رخ می‌دهد. از نظر سوگولو، در این گزینه، همهٔ کشورهای آفریقایی، در نهایت، به لباس غرب در می‌آیند؛ آموزش آنها از نظام غربی الگو خواهد گرفت؛ و سازمان سیاسی آنها به تدریج و به شکلی ماهرانه از غرب اقتباس خواهد شد.

۳) گزینه سوم که از سوی امبوکولو مطرح شده، شبیه گزینه پیشین است، با این تفاوت که وی هنوز امکان گفتگو بین غرب و آفریقا را محتمل می‌داند. توجیه وی برای این دیدگاه آن است که آفریقاییها، نه تنها از نظر سنتها و اصالتها غنی هستند، بلکه ابزار لازم برای طراحی و آزمون الگوهای مخصوص به خود در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در اختیار دارند. از نظر سوگولو، به رغم غلبه فرهنگ غرب و جاذبه دنیای صنعتی، "توان نفوذ این فرهنگ آن چنان نیست که عناصر اصلی فرهنگ آفریقایی را به طور کامل مرعوب خود نماید." به بیانی دیگر، آفریقاییها در برابر این دوگانگی فرهنگی و فرایندی که وی آن را "استمرار تحول" می‌نامد، ادامه حیات خواهند داشت. اثر تجمعی این فرایند، گسترش افقهای فرهنگی آفریقاست، بی آنکه هویت قاره را خدشه‌دار نماید. سوگولو در حمایت از این نظریه شواهدی دارد که به تماس و قیاس دیرین فرهنگ آفریقایی با فرهنگهای خارجی بازمی‌گردد؛ علم پزشکی و مذهب نمونه‌هایی از این

برخورد هستند. در واقع، این گزینه، متکی بر این اصل است که فرهنگهای آفریقایی به رغم یورشها و تهاجم فرهنگی غرب، همچنان دست نخورده باقی مانده و خواهند ماند. البته تغییرات ظاهری و سطحی در آیین مذهبی یا زیربناهای پزشکی اجتناب‌ناپذیر است، اما مهم این است که عناصر اصلی مقاوم هستند.

گزینه‌های آمریکای لاتین

۱) گزینه‌ای که آلونسو کونچیرو ارائه می‌کند، طرح پرسشهای بی‌وقفه و مداوم مردم آمریکای لاتین از خود است؛ که در واقع می‌توان آن را نوع بلوغ فرهنگی و خودآگاهی قاره برشمرد. این نظریه اصولاً از مقایسه چگونگی زندگی در یک جامعه چند فرهنگی و یا عضویت در جامعه‌ای که نوعی اختلاط فرهنگی ناشی از دوگانگی فرهنگی در آن مشهود است با جامعه‌ای که در آن افراد عموماً حسرت گذشته‌های افتخارآمیز را می‌خورند و از الزام در به کارگیری ابزارهای خارجی ناخشنودند، برخاسته است. از جنبهٔ دنیوی، گذشته بسیار غرور آفرین و آینده تنها یک رؤیاست که به ندرت به واقعیت می‌پیوندد؛ گو اینکه همواره به آینده امیدواری هست.

۲) توسعه نژادی گزینه‌ای است که استاون‌هاگن مطرح می‌کند. این گزینه، در اصل، شامل تجدید حیات و نوسازی آمریکای لاتین بوده و فرایندی است که پیش از این در مورد تجدید حیات ساکنان بومی آمریکای لاتین جریان یافته است. توسعه نژادی مترادف با بازگشت به خویشتن، یافتن نقاط قوت و کشف استعداد و خلاقیتهای ذاتی لازم برای مقابله با چالشهای جهان در حال تحول است. توسعه نژادی، نوعی پا پس کشیدن در برابر فرهنگ و سنت موزه‌ای یا ساخت ذهنی ملی که در آن فرهنگ به عنوان ملاط تلقی می‌شود نیست، بلکه در واقع "غنی ساختن کالبد چند فرهنگی پیچیده بسیاری از دولتهای نوین است که با به رسمیت شناختن خواسته‌های مشروع اقوامی که فرهنگهای متمایز دارند و یک ملت را تشکیل می‌دهند، امکانپذیر است".

۳) گزینه دیگری که به استاون‌هاگن منسوب است، قوم‌زدایی در آمریکای لاتین را توصیف می‌کند. در واقع، این گزینه با تصوراتی از قبیل "آمریکای لاتین مدینه فاضله و سرزمین فرصتهاست" تناقض دارد و نابودی تدریجی (آگاهانه یا ناآگاهانه) جمعیت بومی را آشکار می‌سازد. اکنون پس از قرنها تخریب و انهدام، مردم آمریکای لاتین قربانیان برنامه‌های توسعه شده‌اند.

گزینه‌های آسیایی

آینده فرهنگها از دیدگاه ناندی و دشینکار در فرضیه‌ای با عنوان "گایا"[1] مطرح شده است. طبق این دیدگاه، هیچ فرهنگی به خودی خود کامل نیست، بلکه می‌تواند از فرایندهای بوم‌شناختی و نظام بازخوردی الگوبرداری کند. به اعتقاد ناندی:

"فرضیه گایا در حالت حدی خود این نکته را برملا می‌سازد که اگر حیات کرهٔ خاکی از سوی بشر تهدید شود، طبیعت (که یک نظام خود اصلاح‌گر است) در مقابل نوع بشر را به عنوان یک موجود از صفحهٔ روزگار محو می‌کند، همان گونه که با بعضی انواع در روزگاران پیش کرده است. چنین فرضیه‌ای را می‌توان به فرهنگ هم تعمیم داد. به بیانی، هر گاه فرهنگهای قومی - از قبیل فرهنگ نوین "جهانی"- در درازمدت بر اثر تحولات فرهنگی نابود شوند، نظم فرهنگی نوینی پدید خواهد آمد. از سوی دیگر، فرض بر این است که همواره بین فرهنگها، مباحثاتی دربارهٔ خود ابرازی فرهنگی در جریان است و هیچ یک از فرهنگها جزیره‌ای بریده از دیگران نیست و هر یک در غنی‌سازی خود و ایجاد تحولات داخلی خلاقانه از یک یا چند فرهنگ دیگر وام می‌گیرد. به بیان دیگر، هیچ فرهنگی در خود ابرازی کامل نیست مگر آنکه سایر فرهنگها و خود ابزاری آنها را هم به حساب آورد، و در عین حال، توان چنین امری را داشته باشد. در هر حال، اگر برای فرهنگها آینده‌ای متصور است، لازم است فرهنگها نیز در آینده وجودی حیاتمند داشته باشند.

گزینه دوم، گزینه "هرج و مرج" یا جنگلی است که اصولاً بر اثر همراهی فن‌آوری ارتباطات یا فن‌آوریهای زیستی پدید می‌آید. در واقع، فرض این گزینه آن است که در آینده خالص ماندن فرهنگها ناممکن است. به بیان دیگر، همه فرهنگها تحت تأثیر فرهنگهای دیگر به نوعی متحول خواهند شد. این وضعیت به کاهش تضاد می‌انجامد و هر نوع سلطه‌گرایی که ناشی از اصالت فرهنگی باشد را منتفی می‌سازد.

گزینه دیگری که گریزناپذیر به نظر می‌رسد، "علمی شدن" و "صنعتی شدن" است که خود دو حالت دارد:

۱) فرهنگهای غربی و استعداد علمی، فن‌آورانه و صنعتی آنها، که به نظر می‌رسد به حل مسائل

1. Gaia Hypothesis

اساسی کمک می‌کند، آسیا را در خواهد نوردید و تنوع فرهنگی قاره را از بین خواهد بود.

۲) فرهنگهای اصیل قاره با فرهنگهای غربی همزیستی خواهند کرد، یعنی نابود نخواهد شد، بلکه "هسته" فرهنگ را حفظ خواهند کرد. به بیانی، چنین پیداست که در این حالت نظریه گزینش و بازسازی فرهنگی و همچنین نهفتگی جنبه‌های خاصی از فرهنگ، بازتابی از اطمینان نسبت به قوت فرهنگهای آسیای شرقی باشد.

گزینه چهارم، نظریه چند بُعدی بودن فرهنگی است. امروزه با روند شتابدار مهاجرت، مردم در کشوری زاده می‌شوند، در کشوری دیگر تحصیل می‌کنند، برای اشتغال به کشوری دیگر سفر می‌کنند و پدر و مادر آنها به فرهنگهای متفاوتی وابسته‌اند. حاصل این جریان، تربیت فردی چند فرهنگی است که الف) به اعتقاد سردار، ناچار از خودسازی است - یعنی گذراندن دورانی پرمشقت اما لازم -؛ ب) ناگزیر از انتخاب و تصمیمگیری در این باره است که به کدام فرهنگ یا ترکیبی از فرهنگها تعلق داشته باشد؛ ج) از دیدگاه گوناتیلاک، ناچار است در فرایندی از تعامل مداوم، با خود یا دیگران کلنجاری همیشگی داشته باشد؛ د) در باور عنایت‌الله، با مسئله فرو ریختن کامل خود و تبدیل به انواعی از خودها درگیر خواهد بود.

آخرین گزینه برای آسیا، استیلای الگوی شرقی است که می‌تواند آنچه را موردنیاز است از فرهنگ غربی برگیرد، و در عین حال، هماهنگی و سازگاری آن با فرهنگ خودی را حفظ نماید. به طور متعارف، این اعتقاد وجود دارد که شالودهٔ چنین فرهنگی مجموعه اصول کنفوسیوس باشد.

گزینه‌های حوزه مدیترانه غربی

در اینجا گزینه اول مصونیت کامل در چارچوب سنتهای مشخص است، یعنی تنها انتخاب موجود، حفظ فرهنگها و احتمالاً گرایش تدریجی به سمت فرهنگ موزه‌ای است.

گزینه دوم، گزینه‌ای دو مسیری است. در این حالت، فرهنگ دریافت‌کننده (خواه ایتالیایی باشد و خواه کاتالونیایی یا مراکشی) آنچه را که به لحاظ ظرفیتهای سازمانی و بازاریابی سودمند است برمی‌گزیند، اما "آلوده" فرهنگ دیگر نمی‌شود. البته دریافت‌کننده باید چنان قوی باشد که آلوده نشود. شاید فرهنگ ایتالیایی با آن سابقه طولانی سوداگرانه یا فرهنگ کاتالونیا با استعدادهای سازمانی خود بتوانند به طور صحیح در برابر فشارها و تهاجمها مقاومت ورزند، چرا که در صحنهٔ واقعی برخورد با فرهنگ خارجی پشتوانه‌ای محکم دارند.

می‌توان گزینه سومی هم در نظر گرفت که در آن خلاقیت هنری محلی با نفوذ فرهنگ غالب، که تقریباً به طور یکجانبه بر جنبه‌های اقتصادی تأکید می‌ورزد و مایل است جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی را به کناری نهد، از میان می‌رود.

نتایج: زمینه‌های اقدام در همکاریهای بین‌المللی

۱. در جهان کنونی، در اثر فشار تحولات سریع، فهم روابط بین فرهنگ و تحول اجتماعی ضرورت دارد.

۲. اکنون دیگر یک فرهنگ غالب موردقبول همه وجود ندارد. این تغییر دیدگاه، حاصل فرایندی از آگاهی فرهنگهای غیرغربی است.

۳. فرای غلبه یا عدم استیلای فرهنگ غربی، توان فن‌آورانه و علمی و توزیع قدرت (اقتصادی و سیاسی) این واقعیت رخ می‌نماید که در درون فرهنگهای گوناگون، آموزشها باید متفاوت باشد. به بیانی، فلسفه آموزشی غرب لزوماً مورد پذیرش کشورهای در حال توسعه نیست. باید نسبت به وجود فرهنگ مقاومت قدرتمند در این کشورها اعتراف کرد.

۴. دیدگاه فرهنگ "موزه‌ای" دیگر قادر به ادامه حیات نیست. زیرا آگاهی بیشتر مردم با انگیزه‌ای قوی برای نگرش به فرهنگ به عنوان جوامع زنده همراه شده است. در حقیقت، فرهنگهایی که به لحاظ ارزشها زنده‌اند، انتخاب اعمال و رفتار باید حفظ شود، زیرا در خود توان آینده‌سازی را دارند.

۵. باید به استمرار تحول اعتقاد داشت. اگر از این واقعیت غفلت شود، مسائل جدی دیگری ظهور خواهند کرد. بدون تردید مردم برخی تحولات را می‌پذیرند و برخی دیگر را به رغم پذیرش سطحی آن، هرگز نمی‌پذیرند. به طور کلی، بخشهایی از فرهنگ تغییر پذیرند و برخی دیگر چنین نیستند. بنابراین، ضرورت دارد پیش از آنکه در مورد سیاستهای ممکن تصمیمگیری کنند، ظرافتهای اختلاط فرهنگی را درک نمایند.

۶. در آینده، مردم همزمان در چارچوب فرهنگهای متفاوتی زندگی خواهند کرد و این امری متعارف خواهد بود: به بیانی دیگر، ممکن است پدران و مادران آنها به فرهنگ خاصی تعلق داشته‌اند، ممکن است مهاجران سرزمینی دیگر باشند، و ممکن است پناهنده باشند. این امر، به بروز واکنشهای پیچیده‌ای منتهی می‌شود، و افراد به طور مداوم ناگزیر از آنند که در مورد اصالت

خود و هدف خود جستجو کنند و بی‌وقفه با سرگشتگی دست به گریبانند. اگر بروز تضادها و عناصر نهفته دیگر نامطلوب باشد، این جنبه را باید به دقت کنترل و نظارت نمود. لازم است معلمان را برای درک این پیچیدگی آموزش داد و هدف نیز مردمانی هستند که در آینده در یک جامعه چند فرهنگی زندگی خواهند کرد.

۷. فرهنگها از تمام جهات مورد هجوم قرار می‌گیرند و گاهی نفوذ می‌پذیرند. در این حالت، باید مطالعاتی برای شناسایی این نفوذها که بخشی از آینده‌اند، انجام داد.

۸. در دنیایی که ارتباطات جهانی به سرعت رخ می‌دهد و حاصل آن آگاهی مردم نسبت به استعدادها، حقوق و روابط خود و دیگران است، نقش یونسکو اهمیت ویژه‌ای دارد. اصولاً شناخت حقوق فردی، مستلزم شناخت و حفظ حرمت حقوق دیگران است. یونسکو باید سیاست آگاهی بخشی در این زمینه را ادامه دهد، و اصول راهنمای کار هم این است که هیچ فرهنگی به خودی خود کامل نیست. بنابراین، یونسکو باید اعتقاد به وجود گزینه‌های گوناگون را زنده نگه دارد، و این امر، مستلزم درک تفاوتها، و در عین حال، ضرورت بقای فرهنگهای زنده است.

منابع

ATAL, Y. 1993. Asian Cultures: What Destination? *The Futures of Asian Cultures*. Bangkok, UNESCO Principal Regional Office for Asia and the Pacific.

BARBIERI-MASINI, E. 1991. The Family and its Changes in the Italian Community in Canada. In: Raimondo Cagiano de Azevedo (ed.), *Le società in transizione: Italiani ed Italo-Canadesi negli anni ottanta*. Milan, Franco Angeli.

BARBIERI-MASINI, E.; DATOR, J.; RUDGERS, S. (eds.). 1991. *The Future of Development*. Paris, UNESCO. (A selection of papers presented at the tenth World Conference of World Futures Studies Federation, Beijing, 1988.)

CONCHEIRO, A. A. 1992. The Futures of Culture in Latin America. *The Futures of Culture*, Vol. II: *The Prospects for Africa and Latin America*. Paris, Future-oriented Studies Programme, UNESCO.

The Future of Communication and Cultural Identity in an Interdependent World. Proceedings of the sixth World Conference of World Futures Studies Federation, Cairo, 1979.

FILALI-ANSARI, A. 1993. *Maghreb: modernisation et identités culturelles*. (Paper presented at the International Seminar 'Le Futur de la Culture dans la Méditerranée occidentale', Mantua.)

GARITA, L. (ed.). 1986. *The Futures of Peace/Los Futuros de la Paz. Proceedings of the eighth World Conference of World Futures Studies Federation, Costa Rica.*

GOONATILAKE, S. 1993. Future of Asian Cultures: Between Localization and Globalization. *The Futures of Asian Cultures*. Bangkok, UNESCO Principal Regional Office for Asia and the Pacific.

GOULET, D. 1991. Culture and Development for the Future. *The Futures of Culture*, Vol. I: *Meeting of the Working Group on the Futures of Culture (Paris, 9-10 January 1990)*. Paris, Future-oriented Studies Programme, UNESCO.

HARKINS, A.; MARUYAMA, M. 1976. *Cultures of the Future*. The Hague, Mouton.

INAYATULLAH, S. 1993. Frames of Reference, the Breakdown of the Self and the Search for Reintegration: Some Perspectives on the Futures of Asian Cultures. *The Futures of Asian Cultures*. Bangkok, UNESCO Principal Regional Office for Asia and the Pacific.

KOTHARI, R. 1974. *Footsteps into the Future*. New Delhi, Orient Longman.

M'BOKOLO, E. 1992. Changement social et processus culturels en Afrique: tendances et perspectives. *The Futures of Culture*. Vol. II: *The Prospects for Africa and Latin America*. Paris, Future-oriented Studies Programme,

UNESCO.

MUSHAKOJI, K. 1992. *Multilateralism in a Multicultural World – Notes for a Theory of Occultation.* (Paper presented at the UNU-MUNS project meeting, Florence.)

MUSHAKOJI, K. 1993. Post-modern Cultural Development in East Asia: Beyond the Japanese Version of Confucianism. *The Futures of Asian Cultures.* Bangkok, UNESCO Principal Regional Office for Asia and the Pacific.

NANDY, A. 1991. The Future of Cultures. *The Futures of Culture,* Vol. I: *Meeting of the Working Group on the Futures of Culture* (Paris, 9–10 January 1990). Paris, Future-oriented Studies Programme, UNESCO.

NANDY, A.; DESHINGKAR, G. 1993. The Futures of Cultures: An Asian Perspective. *The Futures of Asian Cultures.* Bangkok, UNESCO Principal Regional Office for Asia and the Pacific.

POLAK, F. 1973. *The Image of the Future.* Amsterdam, Elsevier Scientific Publishing Co.

PREISWERK, R. 1981. Identità culturali, 'self-reliance' e bisogni fondamentali. In: E. Barbieri Masini and R. Gritti (eds.), *Società e Futuro.* Rome, Città Nuova.

QIN LINZHENG. 1993. Selection and Reconstruction: Cultural Change in Asia. *The Futures of Asian Cultures.* Bangkok, UNESCO Principal Regional Office for Asia and the Pacific.

SARDAR, Z. 1979. *The Future of Muslim Civilization.* London, Croom Helm. (2nd ed., London, Mansell, 1987.)

——. 1991. Islam and the Future. *Futures* (Guildford, United Kingdom), Vol. 23, No. 3.

——. 1993. Asian Cultures: Between Programmed and Desired Futures. *The Futures of Asian Cultures.* Bangkok, UNESCO Principal Regional Office for Asia and the Pacific.

SCHAFER, P. *World Culture Project* (Ongoing.)

SOGOLO, G. 1992. Imperatives of Social Change: Africa and the West. *The Futures of Culture,* Vol. II: *The Prospects for Africa and Latin America.* Paris, Future-oriented Studies Programme, UNESCO.

STAVENHAGEN, R. 1992. Cultural Struggles and Development in Latin America. *The Futures of Culture,* Vol. II: *The Prospects for Africa and Latin America.* Paris, Future-oriented Studies Programme, UNESCO.